

آثار «المضنون» غزالی

در مجموعه فلسفی مراغه

نصراالله پورجوادی

یکی از معضلاتی که در راه شناخت ابو حامد غزالی و اندیشه‌های او از قدیم در پیش پای محققان بوده است تمیز آثار اصیل و صحیح الانتساب او از آثار مجعول و ساختگی است. کتابهای معروفی چون احیاء علوم الدین و مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه و المنقذ من الضلال جزو آثار اصیل اوست و کسی در صحت انتساب آنها به غزالی شکمی ندارد. کتابهای دیگری هم هست که به غلط به او نسبت داده شده و در این مورد کمتر کسی است که تردید کند. نمونه بارز این قبیل کتابها سز العالمین است. اما در میان این دو دسته، کتابهای دیگری هست که صحت آنها دقیقاً روشن نیست و در خصوص آنها همواره در میان محققان اختلاف نظر وجود داشته است. از جمله این کتابها یا رسائل کتابی است به نام المضنون به علی غیر اهله که، بنا بر مشهور، غزالی در آن آراء فلسفی خود را مطرح کرده بوده و لذا نمی‌خواسته است که همگان آن را بخوانند. این کتاب را گاهی المضنون الکبیر هم خوانده‌اند. در مقابل این کتاب، اثر ظاهراً کوتاه‌تری هم بوده است که المضنون الصغیر نامیده می‌شده است و آن هم، بنا بر تعریف، همین خاصیت را داشته است. دو اثر چاپی که یکی المضنون به علی غیر اهله نامیده شده و دیگری المضنون الصغیر در میان آثار

چاپ شده منسوب به غزالی وجود دارد. ولی در یک مجموعه فلسفی کههنسال که مشتمل بر حدود نوزده اثر فلسفی و منطقی از جمله شش اثر از غزالی است، دو اثر فلسفی که در عنوان آنها 'المضنون' به کار رفته است دیده می شود که با هیچ یک از دو اثر چاپی مطابقت ندارد، و اثر دیگری هم هست که بخشی از آن همان المضنون الصغیر است، ولی در عنوان این اثر در مجموعه خطی کههنسال لفظ المضنون به کار نرفته است. بررسی کتابشناختی این سه اثر، که کشف آنها نقطه عطفی است در کتابشناسی غزالی و همچنین در شناخت جنبه های فلسفی تفکر غزالی، موضوع این مقاله است.

۱. کتاب المضنون به علی غیر اهله

کتابی که به نام المضنون به علی غیر اهله چندین بار به صورتی غیر علمی چاپ شده است و در بازار موجود است جزو کتابهای بحث انگیز منسوب به غزالی بوده و بعضی آن را از خود وی دانسته و بعضی دیگر آن را مشکوک دانسته اند. این کتاب، بنا بر عنوانی که به آن داده شده است، می بایست درباره مسائلی باشد که مؤلف نمی خواسته است همگان از آن مطلع شوند. ولی، همان طور که بعضی از محققان متوجه شده اند، در این اثر مطالب فلسفی که غزالی نخواستند باشد به دست نااهلان بیفتند نیست، یا به قول دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی «از مطالب پیچیده و رمزآلود خالی است». ابراهیمی اضافه می کند که حتی «آنچه در کتاب مشکاة الانوار آمده در آن (یعنی کتاب چاپی المضنون) مشاهده نمی شود».^۱ ابراهیمی که متوجه این نکته شده است، هیچ گاه به این فکر نیفتاده است که ممکن است این کتاب واقعاً از خود غزالی نباشد. ولی بعضی از محققان غربی چنین تردیدی را به دل راه داده اند که ما بعداً درباره آنها سخن خواهیم گفت.

در این که غزالی کتابی داشته است که در عنوان آن هشدار داده بود که باید از دسترس نااهلان دور نگه داشته شود (المضنون به علی غیر اهله) می توان مطمئن بود، چه هم در آثار خود غزالی و هم در آثار نویسندگان قدیم به وجود چنین کتابی اشاره شده است. غزالی در جواهرالقرآن و همچنین در الاربعین فی اصول الدین به این کتاب اشاره کرده است.^۲ در میان نویسندگان قدیم هم

۱. غلامحسین ابراهیمی دینانی، منطق و معرفت در نظر غزالی، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۹.
 ۲. در کتاب جواهرالقرآن (مکتبه الجندی، قاهره [بی تا]، ص ۲۷): «وهذه العلوم الاربعه - أعنی علم الذات

از ابن طفیل می‌توان یاد کرد که در ابتدای حیّ بن یقظان از این کتاب نام برده است:

(غزالی) در کتاب الجواهر یاد می‌کند که او را کتبی است که به ناهلان ارزانی نتواند داشت - المضنون به علی غیر اهل - و متضمن حقایق محض است و تا آنجا که ما می‌دانیم هیچ‌یک از آن کتب را به اندلس نیاورده‌اند. ولی کتبی در اندلس هست که بعضی آنها را همان کتب تصور می‌کنند که به گفته غزالی ارزانی ناهل نیست، در صورتی که حقیقت جز این است. و آنها عبارت است از کتاب المعارف العقلیه و کتاب النسخ والتسویه و مسائل مجموعه ...^۳

ابن طفیل در اینجا به چند نکته اشاره کرده است. یکی این که او نام کتاب المضنون به علی غیر اهل را شنیده بوده است. دیگر این که ابن طفیل این کتاب را ندیده بوده است، زیرا هنوز آن را به اندلس نیاورده بودند. نکته سوم این است که کتابهای دیگری هم بوده است از غزالی، مانند المعارف العقلیه^۴ و النسخ والتسویه^۵ که مردم می‌پنداشتند که اینها همان المضنون است، ولی ابن طفیل این را درست نمی‌دانسته است. او می‌دانسته است که المضنون کتاب دیگری است که غزالی در آن مطالبی را مطرح کرده بوده و نمی‌خواسته است که به دست همه کس برسد. ظاهراً ابن طفیل نه فقط اسم این کتاب را، بلکه چیزکی هم درباره مطالب آن، شنیده بوده است.

بعد از ابن طفیل، نخستین کسی که این کتاب را دیده و درباره آن بحث کرده است فقیه شافعی تقی‌الدین ابو عمرو عثمان بن عبدالرحمان شهرزوری معروف به ابن صلاح است (۶۴۳-۵۷۷)، همان کسی که در مورد نظر غزالی درباره منطق با او مخالفت کرده است. در مورد این کتاب هم نظر

→
والصفات والافعال و علم المعاد - أودعنا من أوائله و مجامعه القدر الذي رزقنا منه مع قصر العمر و كثرة المشاغل والآفات و قلة الأعوان والرفق باضع التصانيف، لكننا لم نظهره فأنه يكل عنه أكثر الألفهام و يستضر به الضعفاء...» و در الاربعين في اصول الدين (المكتبة التجارية الكبرى، قاهره [بی تا]، ص ۱۸): «وإن أردت صريح المعرفة بحقائق هذه العقيدة من غير مجمحة ولا مراقبة فلا تصادفه الا في بعض كتبنا المضنون بها على غير اهلها».

۳. ابن طفیل، زنده بیدار (حیّ بن یقظان)، ترجمه بدیع الزمان فروزانفر، تهران ۱۳۵۱، ص ۳۵-۶.

۴. ابو حامد غزالی، کتاب المعارف العقلیه، تصحیح عبدالکریم عثمان، دمشق ۱۹۶۳. این کتاب را علی ادريس نیز با عنوان معارف العقلیه و لباب الحکمة الالهیه (تونس ۱۹۸۸) تصحیح و چاپ کرده است، که من آن را ندیده‌ام. باب سوم همین کتاب در مجله *AL-ANDALUS*، ج ۲۱ (۱۹۵۶)، چاپ شده بوده است.

۵. این همان کتاب المسائل الاخرویه، معروف به المضنون الصغیر، است که بعداً معرفی خواهیم کرد.

ابن صلاح سخت انتقاد آمیز است. نظر او را سُبکی بدین صورت خلاصه کرده است:

ابن صلاح گفته است که کتاب المضمون که منسوب به او (یعنی ابوحامد) است، حقیقتاً بعید است که از او باشد (معاذ الله أن یکون له)، و سبب مختلف بودن آن و ساختگی بودن آن را بیان کرده است. و حق هم با اوست، چه کتاب المضمون مشتمل است بر قول صریح به قدم عالم و نفی علم باری تعالی به جزئیات و نفی صفات الهی، و خود غزالی هرکس را که به هریک از اینها قائل باشد تکفیر کرده است،^۶ و همه اهل سنت نیز در این مورد مانند او تکفیر می کنند؛ پس چطور می توان تصوّر کرد که خود او به آنها قائل بوده باشد.^۷

در اینجا خود سُبکی نیز با ابن صلاح اظهار همراهی کرده و کتاب المضمون را، که ظاهراً دیده بوده است، از غزالی ندانسته است. به همین جهت است که در فهرست مبسوطی که از آثار غزالی تهیه کرده است نام کتاب المضمون را نیاورده است.

بعد از ابن صلاح، ابن تیمیّه (۷۲۸-۶۶۱) درباره مطالب کتاب المضمون به عنوان کتابی فلسفی اظهار نظر کرده است. وی در کتاب نقض المنطق می گوید که پیش از آنکه او این کتاب را بخواند، گمان می کرده که در آن حقایق دینی بیان شده است، ولی چون آن را خوانده، دیده است که «قول صابین متفلسف در آن عیناً بیان شده و فقط عبارات و ترتیب آنها تغییر کرده است».^۸ ابن تیمیّه سپس نظر علماء مختلف را درباره این کتاب بیان می کند و می نویسد که عده ای از علماء انتساب این کتاب را به غزالی تکذیب کردند، ولی خود او و کسانی که از احوال و عقاید غزالی باخبراند می دانند که این کتاب از خود اوست.^۹

مسئله انتساب کتاب المضمون به علی غیر اهله به ابوحامد در میان محققان متأخر و معاصر، از جمله مستشرقان، نیز مطرح بوده است. زبیدی در *اتحاف السادة المتقين*^{۱۰} و حاجی خلیفه در

۶. اشاره ابن صلاح در اینجا به سخن غزالی در خاتمه تهافت الفلاسفه است که قائلان به این سه مسئله را صریحاً تکفیر کرده و گفته است که این عقاید به هیچ وجه با اسلام سازگار نیست (غزالی، تهافت الفلاسفه، تصحیح سلیمان دنیا، ج ۵، قاهره ۱۹۷۲، ص ۹-۳۰۷).

۷. سُبکی، طبقات الشافیه، تصحیح عبدالفتاح محمد الحلو و محمود محمد الطناحی، ج ۶، ص ۲۵۷.

۸. ابن تیمیّه، نقض المنطق، تصحیح محمد بن عبدالرزاق حمزه و سلیمان بن عبدالرحمن الصنع، قاهره ۱۹۵۱، ص ۴-۵۳؛ بدوی، مؤلفات الغزالی، ج ۲، کویت ۱۹۷۷، ص ۱۵۲.

۹. ابن تیمیّه، نقض المنطق، ص ۵۵.

۱۰. محمد بن محمد الحسینی زبیدی، مشهور به مرتضی، اتحاف السادة المتقين، ج ۱، بیروت ۱۹۸۹، ص ۶۰؛ حاجی خلیفه، کشف الظنون، ۱۷۱۳.

کشف الظنون نظر سُبکی را دربارهٔ عدم اصالت این کتاب بیان کرده و در ضمن گفته‌اند که محمد بن عبدالله المالقی (ف. ۷۵۰) کتابی در رد آن نوشته است.

در عصر حاضر، محققان شرقی و غربی آراء یکسانی در حق اصالت این کتاب اظهار نکرده‌اند. بعضی آن را از غزالی دانسته و بعضی انتساب آن را به غزالی انکار کرده‌اند. البته، متنی به نام کتاب المضنون به علی غیر اهل نیز بارها چاپ شده^{۱۱} و این خود اظهار نظر دربارهٔ این کتاب را آسان کرده است. بنابر تحقیق بوییز و آلا، میگوئل آسین پالاسیوس که همین متن را به اسپانیایی ترجمه کرده است آن را از غزالی دانسته است.^{۱۲} گلدزیه^{۱۳} و دانکن مکدونالد، که بخشهایی از کتاب را به انگلیسی ترجمه کرده است،^{۱۴} و همچنین لویی ماسینیون و مونتگمری وات نیز انتساب این اثر به غزالی را تأیید کرده‌اند. وات سعی کرده است که از راه مقایسهٔ مطالب کتاب چاپی المضنون با کتاب مشکاة الانوار دلالتی هم برای اثبات رأی خود ذکر کند. وی به‌خصوص به مخالفت نویسندهٔ کتاب با فلاسفه که در آخر کتاب آمده است اشاره کرده و گفته است هرچند که غزالی در این کتاب «در جهت موضعی حرکت می‌کند که او در آثار متأخر خود اتخاذ کرده است، با این حال نظر او در پاره‌ای موارد سخت مخالف نظر فلاسفه است».^{۱۵} عبدالرحمن بدوی و

۱۱. این کتاب در حاشیهٔ الانسان الكامل عبدالکریم حبیلی، در سال ۱۳۰۳ ق در قاهره چاپ شده و در سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۶۸ ق تجدید چاپ شده است. در ضمن مجموعهٔ رسائل الامام الغزالی، بیروت ۱۹۸۶، نیز چاپ شده است. در سال ۱۹۹۶ نیز بطور مستقل و با مقدمه و یادداشتهای ریاض مصطفی العبدالله در دمشق به چاپ رسیده است. ارجاعات ما در این مقاله به چاپ قاهره (۱۳۲۸ ق) خواهد بود.

12, 13. Maurice Bouyges, *Essai de chronologie des oeuvres de al-Ghazali (Algazal)*, edité et mis a jour par Michel Allard, Beyrouth 1959, p. 52, n. 4.

(این کتاب را در ارجاعات بعدی خود «بوییز و آلا» خواهیم خواند.)

۱۴. بنگرید به:

Duncan Black Macdonald, *The Religious Attitude and Life in Islam*, Beyrouth 1965 (first edition: 1908) pp. 80-83, 292-4.

مکدونالد دربارهٔ این کتاب گفته است که شامل مطالبی است که غزالی آنها را برای شاگردان خاص خود نوشته است.

15. Montgomery Watt, «The Authenticity of the Works Attributed to Al-Ghazālī», J. R. A. S. (1952), p. 43.

(این مقاله را در ارجاعات بعدی خود «مونتگمری وات» خواهیم خواند.)

عبدالحسین زرین کوب نیز هردو از کسانی‌اند که این اثر را به‌طور قطع از غزالی دانسته‌اند و هردو سعی کرده‌اند با ذکر دلیلی چند نظر کسانی را که این انتساب را منکر شده یا در مورد آن شک کرده‌اند رد کنند.^{۱۶}

علی‌رغم تأییدی که از صحت انتساب کتاب المضمون به غزالی به عمل آمده است، بعضی دیگر از محققان معاصر باز هم نتوانسته‌اند این انتساب را بپذیرند. مرحوم جلال همایی یکی از این محققان است. وی هرچند که خود صریحاً این انتساب را مردود ندانسته است، ولیکن آن را جزو کتابهایی برشمرده است که منسوب به غزالی است و ضمناً بیشتر بر اقوال کسانی تأکید کرده است که این انتساب را قبول نداشته‌اند. همایی همچنین، از قول بویژ و آلا، نظر شخصی را مطرح کرده که معتقد بوده است که «اصل کتاب المضمون به علی غیر اهله غیر از این رساله مختصر بوده که اکنون چاپ شده و در دست مردم است، و کتاب اصلی مفصل‌تر از این رساله و مشتمل بر عقاید حقیقی غزالی بوده است و عامه از انتشارش جلوگیری کرده‌اند».^{۱۷}

اشاره همایی در اینجا به بحث کوتاهی است که محقق مصری زکی مبارک درباره مؤلف کتاب المضمون پیش کشیده است. مبارک نقل می‌کند که دکتر علی العنانی استاد دانشگاه مصر در درسهای خود می‌گفت که «بعید است که المضمون به علی غیر اهله این کتابی باشد که هم‌اکنون در دست مردم است، زیرا این کتاب کوچک و کم‌حجم آن چیزی نیست که غزالی قصد داشت که در المضمون به علی غیر اهله بیاورد». مبارک ادامه می‌دهد و می‌گوید که العنانی عقیده داشت که کتاب اصلی المضمون به علی غیر اهله می‌بایست کتاب پر حجم‌تری بوده و در آن آراء فلسفی غزالی که وی نمی‌خواست به گوش عامه مردم برسد بیان شده باشد. مبارک که با نظر استاد خود موافق بوده است می‌افزاید که حق با دکتر العنانی است، چه اولاً غزالی دائماً نصیحت می‌کرد که برای عامه مردم جز سخنان ساده و قابل فهم نباید گفت و این خود دلالت دارد بر این که او آراء خاصی هم داشته که خلاف آن چیزهایی بوده که در کتاب احیاء و امثال آن آورده است. ثانیاً، همان‌طور که

۱۶. بنگرید به: عبدالرحمن بدوی، مؤلفات الغزالی، ص ۱۵۴-۵، عبدالحسین زرین کوب، فرار از مدرسه، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۰۶-۷، ۳۳۰.

۱۷. جلال همایی، غزالی‌نامه، تهران ۱۳۴۲، ص ۲۷۱.

می دانیم، زبیدی (به تبع سبکی) گفته است که در کتاب المضنون غزالی صراحتاً به قدم عالم قائل شده و علم باری تعالی به جزئیات رانفی کرده است. ولی این مسائل در کتابی که با نام المضنون به علی غیر اهله چاپ شده و در دست مردم است دیده نمی شود.^{۱۸}

هنگامی که دکتر علی العناتی در ضمن سخنرانیهای خود این نظر را اظهار می کرد و نیز هنگامی که علی مبارک نزدیک به هشتاد سال پیش آن را نقل می کرد و رأی خود را در رساله دکتری خود می نوشت خبر نداشتند که روزی در ایران، در کتابخانه دکتر اصغر مهدوی، مجموعه ای خطی متعلق به قرن ششم هجری پیدا شود که در آن کتاب اصلی المضنون به علی غیر اهله، دقیقاً با همان مطالب فلسفی که از آن انتظار می رفت، درج شده باشد.

مجموعه خطی دکتر اصغر مهدوی (به شماره ۵۸۷) که در سال ۵۹۷ در مراغه نوشته شده است و من آن را «مجموعه فلسفی مراغه» خوانده ام جمعاً شامل هجده اثر فلسفی - دینی و منطقی است، عمدتاً از غزالی و همچنین از ابن سینا، و عمر بن سهلان ساوی و مجدالدین عبدالرزاق جیلی و نویسندگانی دیگر که کاتب آنان را معرفی نکرده است. مرحوم محمدتقی دانش پزوه فهرست آثار موجود در این مجموعه را یک بار در ضمن مقدمه خود به تبصره و دو رساله دیگر در منطق، تصنیف عمر بن سهلان ساوی، آورده است^{۱۹} و بار دیگر در فهرست نسخه های خطی کتابخانه دکتر اصغر مهدوی. دانش پزوه در فهرست اخیر به اهمیت این مجموعه پی برده و در حق آن گفته است «بسیار گرانبه است»،^{۲۰} ولی هیچ اظهار نظری درباره آثار غزالی در این مجموعه، از جمله کتاب المضنون، نکرده و پنداشته است که این همان کتاب المضنون چاپی است. صرف نام کتاب المضنون به علی غیر اهله در این فهرستها موجب شده است که محققان دیگر نیز توجهی به این اثر و تفاوت آن با کتاب چاپی نکنند.

و اما یک نظر اجمالی به مطالب کتاب المضنون در این مجموعه خطی و مقایسه آن با متن کتاب چاپی المضنون کافی است که به ما ثابت کند که این دو کتاب هنام کاملاً با هم فرق دارند و در واقع

۱۸. زکی مبارک، الاخلاق عندالغزالی، بیروت ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م، ص ۱۱۷ (این کتاب در اصل پایان نامه دکتری زکی مبارک بوده که در سال ۱۹۲۴ از آن دفاع کرده است).

۱۹. از انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۷، ص ۶۲-۶۰.

۲۰. محمدتقی دانش پزوه، فهرست نسخه های خطی کتابخانه دکتر اصغر مهدوی (مستخرج از صفحات ۵۹ تا ۱۸۱ دفتر دوم نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)، تهران ۱۳۴۱، ص ۱۲۳.

دو اثر متفاوت اند. تفاوت این دو اثر حتی از مقدمه‌های آنها پیداست. مقدمه کتاب چاپی که «خطبة الرسالة» نیز خوانده شده است چنین است:

الحمد لله على موجب ما هدانا إلى حمده، و وفقنا للقيام بشكره، والصلاة والسلام على سيدنا محمد اشرف من انتسب الى آدم عليه السلام وعلى صحبه الاخيار. أعلم أن لكل صناعة أهلاً يعرف قدرها و من أهدى نفائس صناعةٍ إلى غير اربابها فقد ظلمها، وهذا علقئ نفيس مضمون به على غير أهله فن صانه عنم لا يعرف قدره فقد قضى حقه. أكرمك بهذا العلق على سبيل التهادي أخی و عزيزی احمد - صانه الله عن الركون الى دار الغرور و أهله - لمعرفة بعض حقائق الاشياء التي كانت معرفة جميعها مطلوبة لسيد ولد آدم عليه السلام حيث قال: أرنا الاشياء كما هي، وهذا العلق المضمون به على غير أهله يشتمل على أربعة أركان...^{٢١}

و آغاز کتاب المضمون در مجموعه فلسفی مراغه چنین است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَبِّ تَمِّ وَيَسِّرْ بِفَضْلِكَ

الحمد لله المبدئ المهيء، فقال لما يُريد، ذي العرش المجيد والبطش الشديد، اهادى صفوة العبيد إلى المنهج الرشيد، والمسلك السديد، المنعم عليهم بعد شهادة التوحيد، بحراسة عقايد هم عن ظلمات التشكيك والتزديد، السائق إلى اتباع رسوله المصطفى واقتفاء اصحابه المكرمين، بالتأييد والتسديد.

أما بعد، فلا يخفى أن العمر إذا كان لا يتسع لجميع العلوم، فالحزم أن تصرف همك إلى استكمال العلم الذي هو اشرف العلوم و هو علم معرفة الله تعالى وعلم المعاد؛ ولست أعنى به الاعتقاد الذي تلقيه العامي وراثته وتلقنا ولا بطريق تحرير الكلام والمجادلة في تحصيل ذلك من مراوغات الخوصم، كما هو غاية المتكلم، بل ذلك نوع يقين هو ثمرة نور يقذفه الله في قلب عبد طهر بالمجاهدة عن الخبائث والاخلاق المذمومة.

والدليل على أن اشرف العلوم وغايتها معرفة الله عز وجل أن تعرف السبب الذي به يدرك شرف العلوم و أن ذلك يُراد به سببان: أحدهما شرف الثمرة، والثاني وثاقه الدليل وقوته؛

٢١. المضمون، چاپ قاهره ١٣٦٨ ق، ص ٥٥.

وذلك كعلم الدّين و علم الطّب. فإنّ ثمرة احدهما الحيوة الابدية و ثمرة الاخر الحيوة الفانية. فيكون علم الدّين اشرف. و مثل علم الحساب و علم الطّب. فإنّ علم الحساب اشرف لوثاقته ادلته و قوتها، و علم الطب اشرف من علم الحساب باعتبار ثمرته. فاذا فضل الحساب الطب باعتبار ادلته و فضل الطب الحساب باعتبار ثمرته، فلا حيلة الثمرة اولى، فتبيّن بهذا أنّ اشرف العلوم العلم بالله تعالى و العلم بالطريق الموصل إلى هذه العلوم. فإياك أن ترغب الآ فيه وان تحرّص الآ عليه.

و نحن نذكر لك، أيها الاتّخ الصالح الفاضل، في هذا الكتاب علم معرفة الله تعالى و صفاته و افعاله و معرفة ملائكته و كتبه و رُسله و علم المعاد و معرفة النفس. و لكن ينبغي أن لا تُظهِر هذا الكتاب إلا لمن قصد بالعلم في الحال تخلية باطنه و تحليته بالفضيلة و في المآل التقرب من الله تعالى و الترقى إلى جوار الملأ الأعلى من الملائكة المقربين، و لا يقصد به الرياسة و المال و ممارسة السفهاء و مباهات الأقران. و قد شرطنا شرائط اهلية هذا العلم. في كتاب جواهر القرآن.

و العلم الذي شرحته في هذا الكتاب مرتباً تركته في ساير كتبتنا مبنوئاً متفرقاً، و الآن فقد حان أن نخوض في الركن الاوّل من الاركان الاربعة، و هو ركن معرفة الله تعالى. و بالله التوفيق و منه العصمة و التأيد.

مقايسه اين دو مقدمه نشان می دهد که اولاً چه قدر مقدمه کتاب مجعول کم محتوا و سطحی است. نویسنده این اثر اصرار دارد که به خواننده بگوید که این همان کتاب المضنون به علی غیر اهله است و لذا دوبار این نام را تکرار کرده و توضیح داده است که در هر صناعتی فقط کسانی که اهلیت دارند قدر نفایس آن را می دانند و لذا باید آن نفایس را از نااهل پنهان داشت. از ستایشی هم که نویسنده از این اثر خود کرده پیداست که این کلمات از خود غزالی نیست، چه او از اثر خود تعریف و تمجید نمی کند. غزالی، چنانکه در مقدمه خود او دیده می شود، از علم معرفت الهی به عنوان اشرف همه علوم یاد می کند، یعنی او از موضوع کتاب خویش تعریف و تمجید می کند و نه از خود کتاب.

فریبکاری ناشیانه نویسنده اثر مجعول در مخاطب قرار دادن برادر ابو حامد، یعنی احمد غزالی، نیز یکی دیگر از مواردی است که او را رسوا می کند. ابو حامد هیچ گاه در آثارش احمد را مخاطب قرار نداده، آن هم به این صورت که نقش برادر بزرگتر را به خود بگیرد و احمد را «برادر و عزیز» خود

بخواند^{۲۲} و در حق او هم دعا کند که خدا او را از فرورفتن در دار غرور یعنی دنیا حفظ کند. نویسنده جاعل ظاهراً نمی دانسته است که کتاب المصنون را ابو حامد در سالهای آخر عمر خود، پس از کتاب جواهر القرآن، نوشته و در آن زمان برادرش احمد خود یک شیخ و مرشد کامل بوده و مقام او بالاتر از آن بوده که برادرش محمد این گونه او را مخاطب قرار دهد و مطالب فلسفی این کتاب را برای او بنویسد. آنچه موجب شده است که اسم احمد در مقدمه کتاب ساختگی بیاید، خطاب «ایها الاخ الصالح الفاضل» در مقدمه کتاب اصیل است. این خطاب صرفاً نشان می دهد که ابو حامد این کتاب را برای یکی از دوستان اراد پرهیزگار و فاضل خود نوشته است، نه برای برادر حقیقی خود احمد.

و اما نکته ای که غزالی در مقدمه خود نوشته است، چنانکه که اشاره کردیم، درباره شرف علم خداشناسی و معاد است. در کتاب جواهر القرآن نیز که غزالی در همین مقدمه از آن یاد کرده است، این نکته ذکر شده است. غزالی در جواهر از اصطلاحات کیمیاگری استفاده کرده و گفته است که معرفه الله که شامل معرفت ذات حق تعالی و صفات و افعال اوست بر روی هم «کبریت احمر» است. از لحاظ شرف، معرفت ذات برتر از معرفت صفات و افعال است، و به همین جهت غزالی آن را همچون «یاقوت احمر» دانسته و معرفت صفات و افعال را به ترتیب «یاقوت کبود» و «یاقوت زرد» خوانده است.^{۲۳} مراد غزالی از این نوع خداشناسی چیزی نیست که عوام از روی تقلید به آن اعتقاد پیدا می کنند یا متکلمان از راه دلیل ثابت می کنند، بلکه شناختی است که از راه مجاهده و سیر و سلوک و تهذیب نفس و تخلیه باطن و تابش نور در قلب سالک حاصل می شود، نوری که خداوند خود بر دل سالک می تاباند.

غزالی در مقدمه کتاب اصیل المصنون و کتاب جواهر القرآن از علم معرفه الله و علم معاد به عنوان اشرف علوم یاد کرده است، و این خود مبنای تقسیم کتاب به چهار رکن است. معرفه الله خود از سه بخش تشکیل شده است: معرفت ذات، معرفت صفات، معرفت افعال. هر یک از اینها عنوان یکی از ارکان کتاب است. رکن چهارم نیز معرفت نفس است که همان علم معاد است. این

۲۲. مونتگمری وات متوجه عجیب بودن این خطاب شده (مونتگمری وات، 43 p.) ولی آن را برای اثبات جعلی بودن این اثر کافی ندانسته است.

۲۳. جواهر القرآن، پیشگفته، ص ۵-۱۴.

تقسیم چهارگانه با تقسیمی که غزالی در احیاء (کتاب قواعد العقائد، فصل سوم) کرده است مطابقت دارد. در آنجا ارکان چهارگانه عبارتند از: (۱) معرفه ذات الله تعالی، (۲) معرفه صفاته، (۳) معرفه افعاله، (۴) فی السمعیات، که همان عقاید مربوط به آخرت است از قبیل سؤال نکیر و منکر و عذاب قبر و میزان و صراط و بهشت و دوزخ. البته، برداشتی که غزالی در کتاب المضنون از معاد دارد با برداشتی که در احیاء دارد فرق می‌کند.

و اما ارکان چهارگانه در کتاب جعلی چیز دیگری است. رکن اول در معرفه ربوبیت است که تا حدودی شبیه به رکن اول در کتاب اصیل است، اما رکن دوم و سوم که به ترتیب در معرفت ملائکه و معجزات و احوال انبیاء است با کتاب اصیل المضنون و کتاب احیاء فرق دارد و رکن چهارم که در احوال مابعدالموت است باز تا حدودی شبیه به کتاب احیاء است.

تفاوتی که در موضوع ارکان چهارگانه در این دو کتاب المضنون، یکی اصیل و دیگر مجعول، دیده می‌شود طبعاً در محتوا و مباحث هر یک از ارکان با یکدیگر نیز تأثیر گذاشته است. اما نکته مهم اینجاست که در کتاب اصیل که به قلم خود ابو حامد است ما با یک طرح دقیق منطقی و تقسیم مباحث روبه‌رو هستیم،^{۲۴} در حالی که در کتاب مجعول تقسیم مطالب بی‌قاعده و بی‌ربط است. در اینجا نمونه مطالب رکن اول را در هر دو کتاب خلاصه و باهم مقایسه می‌کنیم.

در کتاب اصیل:

شؤونگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رکن اول

فی معرفه ذات الله ولو از مه

وجود یا ممکن است یا واجب. در واجب الوجود دوازده امر است:

(۱) واجب الوجود عرض نیست

(۲) واجب الوجود جسم نیست

۲۴. تبویب منطقی داشتن یکی از معیارهایی است که مونتگمری وات (پیشگفته، ص 28) برای تعیین آثار اصیل غزالی از غیراصیل و جعلی در نظر گرفته است.

۳) واجب‌الوجود مثل صورت نیست

۴) وجود واجب غیر از ماهیت او نیست

۵) او به غیر خودش تعلق نمی‌گیرد به گونه‌ای که هریک علت دیگری باشد

۶) او به غیر خودش تعلق نمی‌گیرد به گونه‌ای که نسبت او با دیگری نسبت تضایف باشد

۷) دو واجب‌الوجود محال است

۸) صفتی زائد بر ذات ندارد

۹) در واجب‌الوجود تغییر راه ندارد

۱۰) از واجب‌الوجود جز یک چیز صادر نمی‌شود

۱۱) واجب‌الوجود جوهر هم نیست هرچند که قائم به نفس است

۱۲) هر چیزی سوای واجب‌الوجود باید از او صادر شده باشد (در همین جاست که غزالی می‌گوید که عالم ممکن‌الوجود است پس حادث است و حادث بودن آن هم به این معنی است که وجود او از غیر اوست نه از ذات خودش. این ظاهراً همان نکته‌ای است که به موجب آن به غزالی ایراد گرفته و گفته‌اند که منکر حادث بودن عالم شده است).

و اما رکن اول در کتاب جعلی که عنوان آن «فی علم الربوبية» است به ده فصل تقسیم شده است. در فصل اول نویسنده بدون مقدمه وارد بحث زمان شده است و گفته است که زمان محدود نیست و خلق زمان هم در زمان محال است. اما ایام‌الله که مراد از آن مراتب مخلوقات و مصنوعات و مبدعات باری تعالی است همه حادث است، یعنی در ظرف زمان است. این بحث را ظاهراً نویسنده برای تبرئه کردن غزالی از اتهامی که به او زده و گفته بودند که منکر حدوث عالم شده است پیش کشیده است. در همین فصل از خلق ماده و صورت، و ماده سهاوات و بروج و زمین و جماد و معدنیات و حیوانات و انسان به اختصار سخن گفته شده است.

در فصل دوم نویسنده می‌گوید ترتیب موجودات عالم از مرتبه پست به مرتبه شریف است. در فصل سوم ناگهان نویسنده به بحثی عقلی می‌پردازد و می‌گوید که واجب‌الوجود با تعقل در ذات خود همه موجودات را پدید آورده است. پس وجود انواع موجودات، از جمله انسان، و بقاء آنها از همین تعقل سرچشمه گرفته است. از اینجا نتیجه می‌گیرد که بقاء نوع انسان هم در بقاء شخص است و بقاء شخص در غذایی که می‌خورد، از نان و گوشت گرفته تا میوه‌جات و

شیرینی جات. همه این بحثها برای این است که بگوید رزق انسان بسته به تقدیر الهی است.

فصل چهارم درباره حقیقت رؤیاست، و دیدن خدا در خواب.

فصل پنجم در فرق میان معنی واحد و تفاوت آن با احد است.

فصل ششم درباره صفات الهی است.

فصل هفتم در تکالیفی است که خداوند برای انسان قرار داده است.

فصل هشتم درباره لزوم معرفه الله است که از راه معرفت انسان به نفس خودش پدید می آید.

فصل نهم در این است که انسان متولد می شود و روزی هم می میرد و روح او به عالم ارواح باز

خواهد گشت.

فصل دهم درباره ترتیب مخلوقات است که همه از خداوند پدید آمده و حادث شده اند، از

اشرف به اخس، و سپس بازگشت به حق تعالی از اخس است به اشرف.

خلاصه فوق از رکن اول کافی است که به ما نشان دهد که تا چه اندازه نویسنده این کتاب

مجموع کار خود را ناشیانه انجام داده است و مطالبی پراکنده از اینجا و آنجا جمع کرده و با استشهاد به

آیات قرآن سعی کرده است کتابی به نام غزّالی بسازد که دیگر کسی از او ایراد نگیرد. مقایسه رکن

اول در کتاب اصیل با کتاب جمعی، از یک طرف دقت نظر و مهارت ابوحامد غزّالی را در

نویسندگی نشان می دهد و از طرف دیگر ضعف نویسنده کتاب جمعی را.

جعلی بودن کتاب چاپی المضنون را یک واقعیت تاریخی دیگر نیز تأیید می کند و آن

متأخر بودن نسخه های خطی این اثر است. عبدالرحمن بدوی در مؤلفات الغزّالی بیش از بیست

نسخه خطی از این اثر را که در کتابخانه های مختلف نگهداری می شود معرفی کرده که قدیم ترین آنها

متعلق به دیوان هند (India Office) است و تاریخ کتابت آن ۱۱۰۹ است، و این نزدیک به پنج

قرن پس از تاریخ کتابت نسخه اصیل المضنون در مجموعه فلسفی مراغه است. می توان حدس زد

که المضنون جعلی در حدود قرنهای دهم یا یازدهم تألیف شده باشد. به هر حال، وقتی که

نویسندگانی چون ابن تیمیّه و سبکی درباره المضنون سخن می گفتند، درباره متن اصلی سخن

می گفتند و این کتاب جعلی هنوز تألیف نشده بوده است، همچنانکه وقتی که محققان معاصر نظیر

مونتگمری وات و بدوی و زرین کوب از اصالت کتاب المضنون دفاع می کردند نظرشان به کتاب

جعلی بوده است و از کتاب اصلی اصلاً خبر نداشتند.

بازگردیم به نسخهٔ اصیل کتاب المضمون. همان‌طور که فهرست مطالب رکن اول نشان می‌دهد، مباحث این کتاب فلسفی است، درست همان‌طور که ابن تیمیّه گفته بود. در واقع اگر درست دقت کنیم می‌بینیم که این مطالب کاملاً با مطالب مقالهٔ دوم از فن دوم کتاب مقاصد الفلاسفه مطابقت دارد. رکن دوم کتاب المضمون نیز که دربارهٔ صفات الهی است باز با مطالب مقالهٔ سوم از فن دوم مقاصد مطابقت دارد. عنوان رکن دوم المضمون «فی صفات الاول و فیه دعاوی و مقدمه» است و این دقیقاً عنوان مقالهٔ سوم از فن دوم مقاصد است. در مقاصد، پیش از این که غزالی دعاوی را ذکر کند، مقدمه‌ای می‌آورد و در آن شرح می‌دهد که چرا صفات واجب موجب کثرت در ذات نمی‌شود. این مقدمه در المضمون نیامده است، هرچند که مؤلف در عنوان رکن گفته است که این رکن مقدمه هم دارد. در ضمنی شرح دعاوی نیز غزالی تغییراتی در المضمون داده است. مثلاً دعوی چهارم مقاصد را به‌طور کامل نیاورده است. و اما تغییر قابل توجه در این رکن در دعوی ششم دیده می‌شود. این دعوی دربارهٔ یکی از سه مسئلهٔ کفرآمیز فلاسفه یعنی نفی علم باری تعالی به جزئیات است. این دعوی در مقاصد^{۲۵} چنین آغاز می‌شود:

الدعوی السادسة: هو أن الاول سبحانه و تعالی لا یجوز أن یعلم الجزئیات علماً یدخل تحت الماضي والمستقبل والآن.

غزالی سپس با ذکر مثال خورشید و کسوف آن، مقید بودن علم باری تعالی را به زمان گذشته و آینده و حال نفی می‌کند، ولی بعد می‌گوید که علم باری تعالی بدون این که مقید به زمان شود به جزئیات تعلق می‌گیرد، و این نیز خود علم به جزئیات است، اما به نحو کلی. همین مطلب را غزالی در المضمون گفته است بدون این که وارد بحث دربارهٔ مقید بودن علم خدا به زمان شود. کل عبارت غزالی در المضمون چنین است:

الدعوی السادسة: هو أنه سبحانه یعلم الجزویات والکلیات، لکن یعلم الجزویات بنوع کلی یمکن متصفاً به ازلاً و ابدلاً ولا یتغیّر مثل أن تعلم ان الشمس اذا جاوزت عقدة الذنب فانه یعود الیه بعد مدة کذا، او یكون القمر قدانتهی الیه و صار فی محاذاته حایلاً بینته و بین الارض محاذاة غیر تامّة مثلاً، لکن بثلتها، فیوجب أن یری ثلث الشمس کاسفاً فی اقلیم کذا، فبهذا

۲۵. غزالی، مقاصد الفلاسفه، تصحیح سلیمان دنیا، ج ۲، قاهره [بی تا]، ص ۲۳۳.

یعلمه كذلك ابدأً و ازلاً و يكون صادقاً به سواء كان الكسوف معدوماً او موجوداً، فلا يعزب اذن عن علمه مثقال ذرة، و مع ذلك فان جميع احواله تتشابه مهما فرض الأمر كذلك. والفلسفی لا یتنبه لمثل هذه الدقیقة (مجموعه، ص ۱۵-۱۴).

رکن سوم نیز که درباره افعال الهی است کم و بیش مطابقت دارد با «المقالة الرابعة» در مقاصد غزالی مقاله چهارم مقاصد را به یک مقدمه و سه رکن تقسیم کرده، و در المضنون نیز همین کار شده، یعنی رکن سوم را به یک مقدمه و باز سه رکن تقسیم کرده است و این تا حدودی عجیب است. در رکن اول که غزالی درباره اجسام سفلی بحث می‌کند، اغلب مطالب را عیناً از مقاصد نقل کرده است، الا این که مطالب در دعوی ثانیة (مجموعه، ص ۳۰؛ مقاصد، ص ۲۵۹) خلاصه شده است. در رکن دوم نیز که درباره اجسام سماوی است، غزالی مطالب را به شش دعوی تقسیم می‌کند، در حالی که در مقاصد مطالب مربوط به این مبحث به هفت دعوی تقسیم شده است. در ابتدای این رکن، غزالی مقدمه‌ای می‌آورد که در مقاصد نیست. مقدمه مزبور از این قرار است:

انّ السماء انسانٌ كبيرٌ له جسم و نفس، و انّ حکم جميع اجزائه البسيطة والمرکبة يجرى مجرى انسان واحد و حيوان واحد بجميع اعضائه المختلفة الصور المفتنة الاشكال وانّ حکم نفسه بجميع قواها السائرة في جميع اجزاء جسمه المحركة المدبّرة لاجناس الموجودات و انواعها و اشخاصها حکم نفس انسان واحد و حيوان واحد السائرة في جميع اجزاء بدنه و مفاصل جسده و تركيبه المحركة المدبّرة لعضو عضو وحاسة حاسة من بدنه، كما قال تعالى: «ما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة» وانّما متحركة عن نفس الارادة، وانّ لها تصوراً للجزويات متجدداً. وانّ لها في الحركة عرضاً، و انّ ليس عرضها في الاهتمام بالسفليات، وانّ عرضها الشوق الى التشبه بجمهر شريف، اشرف منه، لا علاقة بينه و بين الاجسام و يسمّى ذلك الجوهر في لغة الاوائل عقلاً و بلسان الشرع ملكاً مقرباً وانّ العقول اعنى الملائكة كثيرة، وانّ اجسام السموات مختلفة الطباع وليس بعضها سبباً لوجود البعض (مجموعه، ص ۳۳).

دعویهای شش‌گانه رکن دوم تفاوتی با دعویهای مشابه در مقاصد دارد. دعوی چهارم در مقاصد (ص ۲۷۹ تا ۲۸۴) در اینجا نیامده است و لذا دعوی چهارم در المضنون (مجموعه، ص ۳۶) دعوی پنجم است در مقاصد (ص ۲۸۳)، و دعوی پنجم در المضنون (مجموعه، ص ۳۷) دعوی ششم است در مقاصد.

رکن سوم از افعال در اثبات عقول مجرّده است، در حالی که در مقاصد به جای آن بحثی است از «کیفیت وجود اشیا از مبدأ اول» (ص ۲۸۸).

و بالاخره رکن چهارم که در معرفت نفس است مطابقت دارد با مبحثی که در مقاصد با عنوان «القول فی النفس الانسانی» آورده است. غزالی در این رکن از رؤیای صادقه و سبب آن، اضغاث الاحلام، معرفة الغیب در حالت یقظه، و اصول معجزات بحث می‌کند، درست مانند مقاصد. سرانجام کتاب المضمون با این عبارات که کاملاً شبیه به عبارات پایانی مقاصد است ختم می‌شود.

... فالملك واسطة بين الله و بين التّبي، والتّبي واسطة بين الملك و بين العلماء والعلماء واسطة بين التّبي والعوام، فالعلماء قريب من التّبي و التّبي قريب من الملك و الملك قريب من الله تعالى. ثمّ تتفاوت درجات الملائكة والانبياء والعلماء في مراتب القرب، تفاوتاً لا يحصى. فهذا ما قصدنا للذّكره في معرفة الله وصفاته و افعاله و معرفة النفس. وقد اتينا به بحمد الله و منّه، و الصلاة على رسوله سيدنا محمد و آله و عترته و سلم تسليمأً كثيراً. ثمّ الكتاب المضمون به على غير اهله نسخا في العشر الاوسط من ذى القعدة سنة سبع و تسعين و خمس مائه (۵۹۷).

کتاب المضمون، چنانکه ملاحظه کردیم، در واقع برگرفته‌ای است از مبحث الهیات در مقاصد الفلاسفه. البته، مؤلف مطالب بسیار اندکی به آن مباحث اضافه کرده و مقداری هم خلاصه کرده است، ولی این تغییرات در مجموع چندان زیاد نیست. سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا غزالی واقعاً الهیات مقاصد الفلاسفه را که در واقع آراء فلسفی متفکرانی چون فارابی و ابن سیناست در زمانی که این کتاب را می‌نوشت قبول داشته است؟ یا نه، او در زمان نوشتن مقاصد صرفاً خواسته است آراء فلاسفه را نقل کند، ولی بعد در سالهای آخر عمر خویش به همان آراء عقیده پیدا کرده و المضمون را نوشته است.

شق اول به نظر منطقی تر می‌آید. کسی که یک کتاب فلسفی با این دقت بنویسد، به طوری که همین کتاب خود سالها به صورت کتابی درسی در فلسفه مورد استفاده قرار بگیرد نمی‌تواند صرفاً به قصد ردّ مطالب آن دست به چنین کاری زده باشد. این مطلب را محققان دیگر نیز نوشته‌اند.^{۲۶}

۲۶. مثلاً بنگرید به مقاله ویتالی نامکین، که می‌گوید برای او دشوار است که بپذیرد که غزالی مقاصد را صرفاً برای این نوشته باشد که بعداً بتواند نظر فلاسفه را ردّ کند.

Vitali V. Naumkin, «Some Problems Related to the Study of Works by Al-Gazālī», in *Gazālī, la raison et le miracle*, (Table Ronde UNESCO 1985), Paris 1987, p. 121.

غزالی درست است که نسبت به عقاید فلاسفه نظر انتقادی داشته، ولی همه سخنان آنان را مردود نمی‌دانسته است. او خود در انتهای کتاب مقاصد می‌نویسد که مطالب کتاب را بدون تمییز غث از سمین و حق از باطل آورده است، یعنی در این کتاب هم سخنان باطل هست (البته از نظر او) و هم سخنان حق. در مقدمه مقاصد نیز درباره مبحث الهیات در این کتاب می‌نویسد: «اکثر عقاید ایشان (یعنی فلاسفه) خلاف حق است، و سخن صواب در آنها نادر است». در اینجا هرچند که سخنان صواب را در میان فلاسفه نادر دانسته است ولی به هر حال منکر همه سخنان فلاسفه نشده است. ظاهراً غزالی در آخر عمر متوجه شده است که سخنان صواب در نزد فلاسفه به مراتب بیش از آن است که قبلاً می‌پنداشته است. چه بسا در همان جوانی هم که کتاب مقاصد را به این خوبی و دقت می‌نوشت قلباً به آن مطالب اعتقاد داشت، ولی نمی‌خواست در مقام یک عالم دینی و فقیه علناً زیر بار سخنان فلاسفه رود.

۲. المسائل الاخرویة (المضنون الصغیر)

در انتهای کتاب چایی و جعلی المضنون مؤلف باز خطاب به برادر خود می‌گوید که قصد دارد کتاب دیگری بنویسد به نام «المضنون به علی اهل» که در آن مسائلی را پاسخ می‌گوید که در کتاب کنونی نیامده است.^{۲۷} این کتاب را عبدالرحمن بدوی همان کتاب المضنون الصغیری می‌داند که بلافاصله پس از کتاب المضنون به علی غیر اهل در چاپهای قدیم قاهره (۱۳۰۳ و ۱۳۲۸ و ۱۳۶۸ قمری) در حاشیه کتاب الانسان الكامل عبدالکریم جیلی درج شده است. این کتاب در واقع پاسخهای غزالی است به سؤالاتی که درباره معنی آیه «ونفخت فيه من روحي» و معنی «التسوية» و «النفخ» از او کرده‌اند. پاسخهای غزالی نیز با این جمله آغاز می‌شود: «التسوية فعل في المحل القابل للروح وهو الطين في حق آدم والنطقة في حق اولاده...».

همین کتاب به نامهای دیگر نیز شناخته شده است. در چاپ بیروت عنوان «الاجوبية الغزالية في المسائل الاخروية» برای آن اختیار شده است که اصالتی ندارد، چه غزالی نام خود را در عنوان کتاب ذکر نمی‌کند. آسین پالاسیوس و پس از او بوییز و آلاز و سپس عبدالرحمن بدوی به ذکر نام

۲۷. چاپ قاهره ۱۳۲۸ ق، ص ۸۸. در نسخه چاپ جدید در مجموعه رسائل الامام الغزالی (ج ۴، بیروت ۱۹۸۶، ص ۱۶۵) نام این کتاب جدید نیز «المضنون به علی غیر اهل» ذکر شده است.

این کتاب در محاضرة الابوار و مسامرة الاخيار تأليف محيى الدين ابن عربى اشاره کرده‌اند. ابن عربى در این کتاب به مناسبت نقل بيتى چند از شيخى به نام ابوالحسن على المسفر مى‌گويد که وى صاحب تأليفاتى بوده که يکى از آنها منهاج العابدین است که به ابو حامد غزالی نسبت داده شده ولى از او نيست، بلکه از همين ابوالحسن المسفر است، و همين طور کتابى به نام «النفخ والتسوية» که باز به غلط به ابو حامد نسبت داده شده است.^{۲۸}

بعضى از محققان معاصر نيز به تبع ابن عربى اين اثر را معمول انگاشته‌اند، مانند ماسينيون و مونتگمرى وات^{۲۹} و خانم لازاروس - يافه.^{۳۰} در مقابل اين عده، کسانی چون مکدونالد و آسين پالاسيوس^{۳۱} و عبدالرحمن بدوى^{۳۲} و کوچيرو ناکامورا^{۳۳} صحت انتساب اين اثر را پذيرفته‌اند. گردنر نيز صحت انتساب آن را تأييد کرده، ولى عنوان «المضنون الصغير» را جعلى دانسته است.^{۳۴} و اما چيزى که اين منازعات را به سرانجام قطعى خود نزديک مى‌سازد وجود نسخه ديگرى از همين اثر در مجموعه فلسفى مراغه است. اين اثر که پس از زبدة الحقائق عين القضاة همدانى و از صفحه ۱۹۱ تا ۲۲۴ مجموعه آمده است قدرى با نسخه‌هاى چاپى فرق دارد. اولاً عنوان اثر در مجموعه با عنوانهاى که در نسخه‌هاى چاپى به آن داده‌اند، يعنى «المضنون الصغير» و «الاجوبة الغزالية فى المسائل الاخرى»، يکى نيست. عنوان اثر در مجموعه خطى «المسائل الاخرى» است. ثانياً متن اين اثر در مجموعه فلسفى مراغه بيشتر از متن چاپى است. متن چاپى اين اثر مطابق با صفحه ۱۹۱ تا ۲۰۳ مجموعه خطى است. سؤال و جوابهاى اضافى حدود دو برابر حجم مطالبى است

۲۸. ابن عربى، محاضرة الابوار و مسامرة الاخيار، ج ۱، داراليقظة العربية، بيروت ۱۹۶۸، ص ۲۲۴؛ درباره سخنان ابن عربى درباره منهاج العابدین و مسئله اصالت اين کتاب، بنگريد به مقدمه احمد شريعتى به: منهاج العابدین، ترجمه عمر ساوى، تهران ۱۳۶۵، ص ۱۲-۳.

۲۹. بدوى، مؤلفات غزالی، ص ۱۵۷؛ مونتگمرى وات، ص 33 و 36-7.

30. Hava Lazarus-Yafeh, *Studies in Al-Ghazzali*, Jerusalem 1975, pp. 251, 256.

۳۱. بوييز و آلا، ص 54.

۳۲. مؤلفات غزالی، ص ۱۵۷.

33. Kojiro Nakamura, *Was Ghazālī an Ash'arite?*, Tokyo 1993 p. 1-2.

ناکامورا به خصوص يکى از دلائل مونتگمرى وات را که مى‌گويد در اين اثر مطلبى اظهار شده است که به خلاف عقايد يک اشعري همچون غزالی است، مورد توجه قرار داده و در اين مقاله سعی کرده است نشان دهد که غزالی آن قدر هم اشعري نبوده است. ناکامورا همچنين اظهار کرده است (ص ۲۱، يادداشت ۱) که قصد دارد «رساله النفخ والتسوية» (يا «المضنون الصغير») را تصحيح کند.

۳۴. بوييز و آلا، ص 54.

که تحت عنوان «المضنون الصغیر» شناخته شده است.

مطالب اضافی و سؤال و جوابهایی که در «المسائل الاخریة» در مجموعه فلسفی مراغه از صفحه ۲۰۳ تا ۲۲۴ درج شده است به دنبال همان مطالبی آمده است که المضنون الصغیر شناخته شده است. المضنون الصغیر در نسخه چاپی با این جمله ختم می‌شود: «...فقد كان نبياً قبل آدم (ع) بمعنى الوجود الاول التقديرى دون الوجود الثانى الحسنى العینى». پس از این جمله، مجموعه فلسفی مراغه، چنین ادامه می‌یابد: «والسلام، نجز الكلام فى معنى الروح. قال حجة الاسلام رضى الله عنه فى قول النبى (ص) من مات فقد قامت قيامته، ليس المعنى به ما هو المراد بالقيامه...». چنانکه ملاحظه می‌شود، مطلب در اینجا با «والسلام» قطع شده و حتی از صورت سؤال و جواب و آوردن مطالب تحت عنوان «فصل» خارج گردیده است. احتمال می‌رود که این مطالب اضافی بعداً به سؤال و جوابهای قبلی الحاق شده باشد.

مطالبی که در مجموعه فلسفی مراغه از صفحه ۲۰۳ به بعد آمده و به مطالب قبلی افزوده شده است کم و بیش در کتابهای دیگر هم آمده است. مطلبی که غزالی درباره حدیث «من مات فقد قامت قيامته» گفته است با تغییراتی چند در متن چاپی المضنون به علی غیر اهله (قاهره، ص ۷۹) آمده است. غزالی در همین جا متذکر می‌شود که درباره قیامت خاصه و قیامت مطلقه، یا قیامت صغری و قیامت کبری، قبلاً در احیاء علوم الدین توضیح داده است - «... ذکر تفصیلهما فى اول کتاب الصبر من الاحیاء». و این جمله خود تأیید دیگری است بر این که این مطالب اصالت دارد.

به دنبال حدیث فوق و توضیح درباره قیامت صغری، مسئله اعاده نفس به بدن مطرح می‌شود (مجموعه، ص ۲۰۴-۵) و این مسئله با تغییراتی چند در المضنون چاپی (چاپ قاهره، ص ۸۱) نیز آمده است. همچنین مطالبی که پس از مسئله فوق درباره «وجوب ایمان به میزان»، (مجموعه، ص ۲۰۵-۶) وجوب تصدیق به حساب و ایمان به شفاعت (مجموعه، ص ۷-۲۰۶) مطرح شده است. مطالبی که درباره شفاعت در مجموعه مراغه آمده است کاملتر از مطالبی است که در المضنون چاپی دیده می‌شود. از صفحه ۲۱۷ به بعد، در مجموعه خطی، یک سلسله سؤالات و پاسخهایی هست که جزو فتوهای غزالی در طبقات الشافعیة سبکی نقل شده است. این بخش از سؤالا و جوابها، بدین گونه آغاز می‌شود:

سئل حجة الاسلام، رضی الله عنه، مسئله: ما قوله في قلب خصه الله تعالى بانواع من اللطف والهدايا ومنحه اصنافاً من الانوار والعطايا... (مجموعه، ص ۲۱۷).
الجواب: ينبغي أن يتحقق المرید يقيناً أن من ظن أن المقصود من التكاليف والتعبد بالفرائض الفطام عباسوی الله والتجرد له... (مجموعه، ص ۲۱۸).

از این فتاوی متنی فارسی هم در دست است که نگارنده آن را تصحیح کرده است و در جای دیگر چاپ خواهد کرد.

۳. المسائل المضمون بها علی غیر اهلها

در فهرستهایی که از آثار غزالی تهیه شده است، معمولاً چند اثر دیده می شود که کلمه «المضمون» در عنوان آنها به کار رفته است. همان طور که دیدیم، «المسائل الاخریة» را «المضمون الصغیر» هم خوانده بوده اند، در مقابل «المضمون الکبیر» که منظور از آن همان کتاب المضمون مجعول است. این تکرار نام «المضمون» در مجموعه فلسفی مراغه هم دیده می شود. بعد از کتاب المضمون به علی غیر اهله، بلافاصله اثر دیگری آمده است با عنوان «المسائل المضمون بها علی غیر اهلها - للغزالی رحمه الله» (مجموعه، ص ۹۹-۶۳).

المسائل المضمون اثری است که با تعدادی پرسش که از غزالی کرده اند آغاز می شود و سپس پاسخهای ابو حامد به دنبال آنها می آید. پرسشها، به خلاف «المسائل الاخریة» که جدا جدا و همراه با پاسخهای آنها می آمد، در ابتدای این رساله فهرست وار به شرح زیر ذکر شده و سپس جدا جدا نیز در آغاز پاسخهای غزالی آمده است.

بسمله. سئل الامام ابو حامد محمد بن محمد بن محمد الغزالی رحمه الله عن معنى قوله تعالى «الله الذى خلق سبع سموات و من الارض مثلهن. يتنزل الامر بينهن لتعلموا ان الله على كل شى قدیر وان الله قد احاط بكل شى علماً»، هل في العقل دليل قاطع على انها سبع سموات كما انبأ عنه الكتاب العزيز؟ وما فائدة قوله تعالى: ومن الارض مثلهن؟ وحيث ورد ذكر الارض في القرآن لم يرد فيه سبع ارضين كما ورد في ذكر السموات؟ وما وجه انتظام ذكر القدرة والعلم إثر ذكر السموات والارضين؟

وما معنى قوله تعالى: «وسع كرسيه السموات والارض؟» وما هذا الكرسي؟ وما صفته؟ وهل هو العلم، كما روى عن بعض اهل التفسير انه العلم، واستشهد على ذلك بقول بعض الشعراء

ولا بكرسى علم الله مخلوق، اى لا يعلم علمه؟
وعن قوله تعالى: والسماء وما بناها. وما معنى القسم بها؟ وهل تفضل فى معنى من المعانى الارض ام لا؟

وعن قوله تعالى: أأمنتم من فى السماء ان يحضف بكم الارض، فاخبر تعالى أنه فى السماء وهو تعالى واجب الوجود ولا يصح عليه الحلول فى الاماكن ولا تحويه تعالى عن ذلك؟
وما معنى قوله تعالى فى اهل الجنة والنار خالدن فيها ما دامت السموات والارض ونعيم الدار الآخرة لا يفتى وقد أعطى ظاهر ذاك أن السماء والارض غير فانيتين؟ وما معنى قوله: وأن الدار الآخرة هى الحيوان والدار الآخرة على ماوردت به الظواهر مكان يحل فيه و يتمكن فيه كالارض، ألا أنها اشرف، فكيف يصح عليها الحيوانية؟
وما معنى قوله تعالى: فلا أقسم بالخنس الجوار الكنس؟
وما معنى قوله تعالى: فلا أقسم بمواقع النجوم؟

وعن قول ابراهيم عليه السلام فيما نص الله تعالى عنه: فنظر نظرة فى النجوم، فقال: انى سقيم. هل فى ذلك دليل على صحة القول بالقضاء بالنجوم وأنها مؤثرة فى هذا العالم الكائن الفاسد؟ عسى بتفضل بالجواب عن هذه الأسئلة وكشف ما وقع فى النفس من اشكال ظواهرها ومخالفتها لما اجتمع عليه من حدودها عن عدم وأنها لا تؤثر هل يطرد ذلك مع دلالة العقل؟
منعما متطولا.

فاجاب رضى الله عنه بأن قال: اما الجواب عن قوله تعالى: «الله الذى خلق سبع سموات» الآية، فقد توفاه الراسخون من العلماء اذ تكلم عنه افهام اكثر المترسمين بالعلم، فضلاً عن العامة، وقد قال ابن عباس: «لو فسرتُها لرجمتونى». وخرَّج عنه ابن ابى خثيمة: «لو اعلمتكم بتفسيرها لكفرتم». وروى عنه ايضاً «لقلتم انى كافر»، ولكن كما ينبى أن يُصنَّ بغير العلم عن غير اهله كذلك ينبى أن يُبذل لاهله. (مجموعه، ص ۴-۶۳)

در اینجا ملاحظه می شود که غزالی به موضوع پنهان نگاه داشتن علم از کسانی که اهلیت آن را ندارند اشاره کرده است، و در ضمن گفته است که همین طور که آن ضنّت کردن شایسته بود، بذل کردن علم به کسانی که اهلیت دارند نیز شایسته است.

پس از تذکر فوق، غزالی پاسخ علمی خود را به سؤال اول چنین آغاز می کند:

فاعلم اولاً ان عدد الافلاك المحيطة بجميع حركات الكواكب ثمانية، منها سبعة لكواكب السبعة الجارية والثامن سياتى ذكره فى شرح الكرسى ... (مجموعه، ص ۶۴).

متن عربی رساله المسائل المضمون ... تاکنون به چاپ نرسیده و تا جایی که اطلاع داریم نسخه خطی دیگری هم از این اثر در جایی معرفی نشده است. اما ترجمه‌ای عبری از بخشی از این اثر وجود داشته که هاینریش مالتر آن را در سال ۱۸۹۶ در فرانکفورت چاپ کرده است. ۳۵ مالتر تحقیق مبسوطی هم درباره این اثر کرده، و علاوه بر ترجمه آن به آلمانی، مطالب رساله را با کتاب جوامع علم النجوم ابوالعباس فرغانی، منجم عصر مأمون و متوکل، و مقاصد الفلاسفه خود غزالی مقایسه کرده است. مثلاً، مطلبی که از آغاز پاسخ غزالی به سؤال اول نقل کردیم عیناً از کتاب فرغانی گرفته شده است. ۳۶ پاسخ غزالی به سؤال دوم هم که پرسیده‌اند آیا میان دو فلک خلأ است در بخش طبیعیات مقاصد نیز آمده است، و ما برای مقایسه این دو متن آنها را از باب نمونه در کنار هم می‌آوریم. همین عبارات را مالتر با ترجمه عبری مقایسه کرده است. ۳۷

مقاصد الفلاسفه

... ان الخلاء

أما يقع في الاوهام من الهواء، لأنّ الحس لا يدركه فيظن الانسان أنّ الكوز الذي لاماء فيه فارغ خال، فينغرس في الاوهام تصور الخلاء، فان ماتوهمه ارباب الخلاء هوشىء مثل الهواء، لأنّ له مقداراً مخصوصاً وهو قائم بنفسه وهو منقسم. ونحن لا نريد بالجسم الآ ما وجد فيه هذه الصفات وبهذا الاعتبار كان الهواء جسماً. فالخلاء ليس عدماً محضاً، فأنه يوصف بأنه صغير وكبير ومسدس ومربع ومستدير... (مقاصد، ص ۳۱۵).

المسائل المضمون

قيل: هل بين كل سائين خلأ؟

فالجواب: ان الخلاء ممتنع وجوده وباطل كونه، لأنّ الخلاء أتما وقع من الهواء، لأنّ الحس لا يدركه فيظن الانسان أنّ الكوز الذي لا ماء فيه فارغ خالٍ وماتوهمه ارباب الخلاء هوشىء مثل الهواء لأنّ له مقداراً مخصوصاً وهو قائم بنفسه ومنقسم ولا نعنى نحن بالجسم الآ ما وجدت فيه هذه الصفات وبهذا الاعتبار كان الهواء جسماً. والخلأ ليس عدماً محضاً، فأنه يوصف بأنه صغير وكبير ومسدس ومربع ومستدير... (مجموعه، ص ۶۵).

35. Heinrich Malter, *Die Abhandlung des Abû Hâmid al-Ghazzâlî, Antworten auf Fragen, die an ihn gerichtet wurden.* Frankfurt a.M. 1896.

(از آقای دکتر هانس دایبر که نسخه‌ای زیراکسی از این اثر را برای من فرستادند تشکر می‌کنم).

۳۶. همان، ص XXI. ۳۷. همان، ص XXIII.

مطالبی که غزالی هم از کتاب فرغانی و هم از کتاب مقاصد خود در این اثر آورده است نسبتاً زیاد است. بعضی از این مطالب در کتاب المضنون اصیل هم نقل شده است، مانند عبارات زیر که در المقاصد دعوی پنجم است از «القول فی الاجسام السماویة» و در کتاب المضنون اصیل دعوی چهارم است و در مسائل المضنون پاسخی است به این پرسش که چرا سماوات متعدداند.^{۳۸}

مقاصد الفلاسفه	المسائل المضنون	کتاب المضنون
الدعوی الخامسة: أن السموات قد دلت المشاهدة على كثرتها فلا بد أن تكون طباعها مختلفة وان لا تكون من نوع واحد، بدليلين: احدهما انها لو كانت من نوع واحد لكان نسبة بعض اجزائها إلى بعض الاجزاء كنسبة بعض اجزائها الى جزؤ واحد منها... (مقاصد، ص ۲۸۳).	فالجواب: انها لو كانت كلها من نوع واحد مع ان المشاهدة قد دلت على كثرتها، فلا بد أن يكون انواعها مختلفة ولا تكون من نوع واحد وعلى ذلك استدلالات: احدها انها لو كانت من نوع واحد لكان نسبة بعض اجزائها الى بعض الاجزاء كنسبة بعض اجزائها الى جزؤ آخر منها... (مجموعه، ص ۶۷).	الدعوی الرابعة: ان السموات قد دلت المشاهدة على كثرتها، فلا بد أن يكون طباعها مختلفة وان لا يكون من نوع واحد، بدليلين: احدهما انها لو كانت من نوع واحد لكانت نسبة بعض اجزائها إلى بعض الاجزاء كنسبة بعض اجزائها الى جزؤ واحد منها... (مجموعه، ص ۷-۳۶).

تحقیق های ینریش مالتر با همه دقتی که در آن به کار رفته بود نتوانست محققان غربی را که درباره آثار غزالی تحقیق می کردند متقاعد کند که این ترجمه عبری اصالت دارد و انتساب این ابو حامد صحیح است. چنانکه در کتاب بوییز و آلاز آمده است، کارادو و سخت در انتساب این اثر به غزالی تردید کرد و گردنر هم به او حق داد. دانکن مکدونالد آن را به طور قطع مجعول خواند.^{۳۹} مونتگمری وات هم بدون دیدن ترجمه عبری و کار مالتر، با مکدونالد هم آواز شد و این اثر را مجعول خواند.^{۴۰} اما خود بوییز حکم خویش را در اصالت این اثر به تعلیق افکنده و گفته

۳۸. برای مقایسه با همین عبارت با ترجمه عبری، بنگرید به مالتر، ص XXVIII-XXIX.

۳۹. بوییز و آلاز، ص 93. درباره نظر مکدونالد، نیز بنگرید به مقاله «غزالی» به قلم هو در تحریر اول دائرة المعارف اسلام، چاپ بریل (EI¹).

۴۰. مونتگمری وات، ص 35.

است که چون رساله را ندیده است اظهار عقیده نمی‌کند.^{۴۱} پیداشدن نسخه‌ای ظاهراً کامل از این اثر، آن‌هم در مجموعه‌ای خطی متعلق به قرن ششم، تأییدی است بر نظر مالت در مورد صحت انتساب این اثر به ابوحامد غزالی.

خاتمه

پیداشدن نسخه‌ای اصیل و کهنسال از دو اثری که المصنوع خوانده شده و غزالی در آنها مباحث طبیعیات و الهیات مقاصد الفلاسفه را به عنوان آراء خود بازگو کرده است نه فقط کمک می‌کند تا ما مسئله اصالت و مجعول بودن کتابهایی را که در اینجا بررسی کردیم تا حدود زیادی حل کنیم، بلکه محتوای این دو اثر یک بار دیگر مسئله موضع ابوحامد غزالی در قبال فلسفه را به‌جد مطرح می‌سازد. عقیده شایع درباره غزالی و موضع او نسبت به فلسفه این است که غزالی در مقام یک متفکر دینی اهل سنت، متایل به مذهب اشعری، مخالف فلاسفه بود و حتی با ایشان به نزاع پرداخت و کتابی در رد آراء ایشان و فروریختن بنای اندیشه‌های ایشان نوشت و نام آن را تهافت الفلاسفه گذاشت.

البته، ابوحامد کتابی نوشت به نام مقاصد الفلاسفه که در آن آراء فلسفی به نحوی روشن بیان شده بود، و او آن‌قدر با مهارت این کار را کرد که دیگران آن را به منزله کتابی درسی در فلسفه به کار بردند. ولی کسانی که می‌پندارند که غزالی سخت مخالف فلسفه بود، می‌گویند که مقاصد الفلاسفه، همان‌طور که غزالی خود اشاره کرده است، مقدمه‌ای بوده است برای کتاب تهافت. به عبارت دیگر، چون غزالی می‌خواستند آراء فلاسفه را رد کند، لذا اول خواسته است سخن ایشان را خوب بیان کند.

همین طرز تفکر است که موجب شده است که بعضی از محققان به هر اثری که منسوب به غزالی است و در آن بحثی عقلی و فلسفی پیش کشیده شده است با تردید نگاه کنند و حتی آن را بکلی جعلی اعلام کنند. مونتگمری که معتقد است غزالی پس از تحول روحی خود نیز، همانند دوران پیش، گرایشی به فلسفه نوافلاطونی نداشت، بخش آخر کتاب مشکاة الانوار را که درباره حدیث حجاب

۴۱. بوییز در ضمن اشاره کرده است که باید این اثر را با نسخه خطی شماره ۱۰۳۷ در اسکواریال مقایسه کرد. (بوییز و آلاز، ص ۹۳-۴).

است به دلیل این که حاوی عقاید نوافلاطونی است بمجموع انگاشته است.^{۴۲} خانم لازاروس - یافه که گمان می کرده است که غزالی هیچ گونه دل بستگی به فلسفه نداشته و از به کار بردن اصطلاحات فلسفی اکراه داشته است، همین احساس کراهت را به منزله معیاری برای تمیز آثار اصیل غزالی از آثار معمول در نظر گرفته، گفته است «هرگاه ما در یکی از آثار او که به غزالی نسبت داده شده است اصطلاحاتی بیابیم که در میان فلاسفه متداول بوده است و صحت انتساب آن اثر به غزالی مورد تردید یا مناقشه واقع شده باشد، در آن صورت باید آن اثر را معمول به شمار آورد».^{۴۳} از جمله کتابهایی که خانم لازاروس - یافه بمجموع انگاشته است رساله اللدنیة و کتاب المضنون جعلی است، به دلیل این که زبان فلسفی در آنها به کار رفته است. اما هم رساله اللدنیة، که نسخه ای از آن در مجموعه فلسفی مراغه درج شده است، اصیل است و هم دست کم اکثر مطالب المضنون جعلی، هر چند که مؤلف آن کس دیگری بوده است.

به طور کلی می توان گفت که غزالی دست کم در دهه آخر عمر خود که کتابهای المضنون به علی غیر اهله و المسائل المضنون بها علی غیر اهلها را می نوشت به آراء فلسفه نوافلاطونی نیز گرایش پیدا کرده بوده است. و این گرایش خود گام بلندی بود در تاریخ تفکر اسلامی در جهت شکل گیری یک فلسفه دینی. گرایش و پای بندی غزالی به فلسفه مطلبی است که از قدیم مورد توجه محققان و متفکران بوده است. ابن تیمیّه که خود معتقد بوده است که غزالی گرایش فلسفی

۴۲. در مقاله زیر:

«A Forgery in al-Ghazālī's Mishkāṭ», J. R. A. S. (1949), p. 5-22.

(بخصوص بنگرید به: ص ۱۸-۱۴)

ادعای بی پایه مونتگمری وات را عبدالرحمن بدوی رد کرده است بدلیل اینکه در مجموعه خطی شهید علی پاشا به شماره ۱۷۱۲ متن کامل مشکاة الانوار درج شده است و این مجموعه سه سال پس از درگذشت ابو حامد یعنی در سال ۵۰۸ استنساخ شده است (مؤلفات الغزالی، ص ۱۶۰، ۱۹۵-۸). در اینجا اضافه می کنیم که در مجموعه فلسفی مراغه متن ناقصی از مشکاة الانوار درج شده است. هرمان لندولت با تحلیل مبسوطی که از مطالب بخش آخر مشکاة الانوار کرده است، عقیده وات را مردود دانسته است.

Hermann Landolt, *Ghazālī and «Religionswissenschaft»*, in *Asiatische Studies*, XLV. 1.1991., pp. 19-72.

این مقاله بلند را احمد کاظمی موسوی به فارسی ترجمه کرده که در محقق نامه (تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۰۸۶-۱۰۲۰) چاپ شده است.

۴۳. لازاروس - یافه، ص 255 و 258.

داشته است از قول یکی از یاران خاص او به نام ابوبکر بن العربی نقل می‌کند که گفت: «شیخ ما ابوحامد در بطن فلاسفه داخل شد، سپس خواست بیرون آید، ولی نتوانست». ^{۴۴} حتی این رشد (ف. ۵۹۵) هم که در پاسخ به تهافت الفلاسفه غزالی تهافت‌التهافت را نوشت در مورد مشکاة الانوار می‌نویسد که غزالی در این کتاب به الهیات فلاسفه توجه داشته است. ^{۴۵} ملاًصدرا نیز در حق غزالی گفته است که «در بیشتر عقاید دینیّه و اصول ایمانیّه متابعت حکما نموده است و بسیاری از عقاید خود را از ایشان فرا گرفته است». ^{۴۶} این قبیل اظهار نظرها با توجه به آثاری که است از غزالی که شناخته شده بوده است، مانند مشکاة الانوار و فیصل‌الشفرة، نه آثاری که المصنوع نامیده می‌شده و قرار بوده است که از دست عوام پنهان بماند. همین پنهان‌کاری سبب می‌شده است که نسخه‌برداری از این آثار کمتر انجام بگیرد و حتی بعداً کسانی که می‌خواستند چهره غزالی مقبول و سنت‌گرا باشد، دست به نابودی این کتابها بزنند، یا به جای کتاب المصنوع کتاب دیگری به همین نام جعل کنند. پیداشدن نسخه کتابهای فلسفی غزالی موجب خواهد شد که ما بتوانیم چهره واقعی غزالی را که چهره‌ای است فلسفی (به معنای امروزی لفظ 'فلسفه') بهتر بشناسیم. مجموعه فلسفی مراغه که معتبرترین مجموعه از آثار فلسفی غزالی است یقیناً تحولی شگرف در کار غزالی‌شناسی در جهان به وجود خواهد آورد. ^{۴۷}

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال‌بان علوم انسانی

۴۴. ابن تیمیّه، نقض‌المنطق، ص ۵۶.
۴۵. ابن رشد، تهافت‌التهافت، تصحیح سلیمان دنیا، قسم اول، قاهره ۱۹۶۸، ص ۲۱۳ (والظاهر من الکتب المنسوبة إليه أنه راجع في العلوم الالهية إلى مذهب الفلاسفة و من أینها في ذلك وأصحتها ثبوتاً له، کتابه المستمی بمشکاة الانوار). ابن رشد که این نظر را درباره کتاب مشکاة الانوار داشته است از آثار فلسفی غزالی که در مجموعه فلسفی مراغه آمده و ما در اینجا معرفی کردیم خبر نداشته است، ظاهراً پای این کتابها، همان‌طور که ابن طفیل گفته است، هنوز به اندلس نرسیده بوده است.
۴۶. ملاًصدرای شیرازی، مبدأ و معاد، ترجمه احمد بن محمد الحسینی اردکانی، به کوشش عبدالله نورانی، تهران ۱۳۶۲، ص ۴۷۰. درباره نظر ملاًصدرا درباره پیروی غزالی از فلاسفه، بنگرید به: غلامحسین ابراهیمی دینانی، منطق و معرفت در نظر غزالی، ص ۴-۱۲.
۴۷. این مجموعه به‌زودی به صورت عکسی (فاکسیمیله) در مرکز نشر دانشگاهی منتشر خواهد شد.